

درباره‌ی تربیت و مشکلات پیش روی کودکان

بیشتر بدانیم

مولفین:

محمدباقر ریحانی

(کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی)

عطیه سرائی

(کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی)

افشین خسروانی

(کارشناسی ارشد برنامه ریزی آموزشی و دبیر آموزش و پرورش استان فارس)

قاسمعلی خشنود

(کارشناس ارشد مشاوره)

انتشارات کدیور

عنوان و نام پدیدآور : درباره‌ی تربیت و مشکلات پیش روی کودکان بیشتر بدانیم

مشخصات نشر : رشت : کدیور، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۱۶۰ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۷۰-۸۰-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر

یادداشت : فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

یادداشت : مولفین محمدباقر ریحانی، عطیه سرائی، افشین خسروانی، قاسمعلی خشنود.

شناسه افزوده : ریحانی، محمد باقر، ۱۳۶۵ -

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۷۹۸۰

عنوان: درباره‌ی تربیت و مشکلات پیش روی کودکان بیشتر بدانیم

مولفین: محمدباقر ریحانی، عطیه سرائی، افشین خسروانی، قاسمعلی خشنود

ناشر: انتشارات کدیور

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

طرح جلد: فرخنده ریحانی

چاپخانه: مهر

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به انتشارات کدیور می‌باشد.

تماس با ناشر: ۰۹۱۲۴۲۶۲۷۱۴

www.caspianbook.ir

۱۱	مقدمه
۱۳	خانواده و کارکرد آن
۱۵	خانواده متعادل
۱۷	خانواده متزلزل
۱۹	آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان
۲۰	تأمین امنیت اعضای خانواده
۲۵	فصل اول
۲۵	فرزندپروری
۲۷	نیاز به آگاهی از فرزندپروری
۳۱	تربیت
۳۴	سبک‌های فرزندپروری
۳۸	عوامل خانوادگی مؤثر بر رشد و تربیت فرزندان
۴۳	مهارت‌های زندگی
۴۸	فصل دوم
۴۸	تعریف رشد
۵۳	رشد جسمانی
۵۳	رشد اجتماعی
۶۲	رشد شناختی

۶۵	رشد عاطفی
۷۳	فصل سوم (دو سال اول زندگی)
۷۳	رشد جسمانی در دو سال اول زندگی
۷۳	رشد عاطفی (هیجانی) در دو سال اول زندگی
۷۴	رشد اجتماعی در دو سال اول زندگی
۷۵	رشد شناختی در دو سال اول زندگی
۷۶	فصل چهارم (دو تا شش سالگی)
۷۸	رشد جسمانی در اواسط کودکی
۸۰	رشد شناختی در اواسط کودکی
۸۰	رشد عاطفی در اواسط کودکی
۸۰	رشد اجتماعی در اواسط کودکی
۸۵	فصل پنجم (شش تا یازده سالگی)
۸۵	رشد جسمانی در اواخر کودکی
۸۶	رشد شناختی در اواخر کودکی
۸۶	رشد عاطفی در اواخر کودکی
۸۶	رشد اجتماعی در اواخر کودکی
۸۸	فصل ششم
۸۸	دوره‌ی نوجوانی
۹۴	هویت

فصل هفتم: آگاهی از برخی مشکلات رایج کودکان

۱۰۲	انضباط
۱۰۴	کودک شلوغ و پر سر و صدا
۱۰۵	اختلالات تیک کودکان
۱۰۶	شب ادراری
۱۰۷	ناخن جویدن و مکیدن شست
۱۰۸	لکنت زبان
۱۱۰	پرخاشگری در کودکان
۱۱۱	کمرویی و گوشه‌گیری در کودکان
۱۱۲	اضطراب جدایی
۱۱۲	افت تحصیلی در کودکان
۱۱۳	اضطراب امتحان
۱۱۵	دروغگویی
۱۱۷	فصل هشتم: تکنیک‌های فرزندپروری
۱۳۰	کلام آخر
۱۳۱	منابع

در عصری زندگی می‌کنیم که هر روز با تغییرات چشمگیری روبه روست. برای مواجهه با این تغییرات و دست یافتن به پیشرفت، باید بر دانش و خرد تکیه کرد. اگر از سر انصاف به جوامع پیشرفته نگاه کنیم می‌بینیم کشورهایی پیشرفته‌تر و موفق‌تر هستند که دارای سیستم آموزشی و تربیتی روز بوده و تربیت فرزندانشان در درجه اول اهمیت قرار دارد. در طول سال‌های اخیر مسائل مربوط به کودکان به یکی از مهمترین موضوعات مورد بحث تبدیل شده و توجه رسانه‌ها و مسئولین و همه خانواده کودک را به خود جلب کرده است. باور بر این است که فرزندپروری، یکی از خطرناک‌ترین و خطرناک‌ترین وظایف پدران و مادران است. می‌توان تربیت فرزند را به کشاورزی کردن شبیه حرا که یک فرد کشاورز می‌تواند بدون آگاهی از دانش مربوطه کشاورزی کند ولی چنانچه محصول بیشتر و با کیفیت‌تری تولید کند و در برابر آفات که دامن‌گیر محصولاتش می‌شود باید از علم مربوطه آگاهی لازم را داشته باشد. پدران و مادران نیز می‌توانند بدون آگاهی از مسائل خود به تربیت فرزندان خویش بپردازند ولی تربیت سالم و مؤثر فرزندان و بویژه کمک به آنان در مواجهه با مشکلات و بحران‌های پیش روی فرزندان و همچنین مسائلی که ویژه مراحل رشد آنان می‌شود نیاز به آگاهی لازم را ایجاب می‌نماید. برخی افراد خیلی ساده به مسئله فرزندپروری می‌نگرند و برخی دیگر نیز آنچنان این قضیه را پیچیده می‌کنند که هر روز بر دامنه دانش فرزندان و خانواده افزوده می‌شود. ولی این نکته شایان توجه است که فرزندپروری قابل آموختن و فرزندپروری دنیای پر رمز و راز و پیچیده‌ای نیست که الزاماً نیاز به فلسفه و منطق و قانون خاصی دارد. چنانچه فرد از فلسفه و منطق و قانون به خوبی سر دربیآورد ممکن است راهکارهای مناسبی را جهت تربیت فرزند خویش در پیش بگیرد. آگاهی از هنر، ادبیات، تاریخ، دین، علوم

مختلف و به عبارتی دانش در هر زمینه‌ای می‌تواند در زمینه تسهیل فرزندپروری مناسب و مفید واقع شود مشروط بر اینکه والدین بدانند چگونه و در کجا از آن استفاده کنند. مسائل مربوط به سرپرستی از کودکان و حقوق آنها، نابهنجاری آنان و سو استفاده‌هایی که از آنان می‌شود و همچنین دغدغه مسئولین و خانواده‌ها، توجه به کودک و تفاوت‌ها و نیازهای آنها و چگونگی رشد آنان را بیش از پیش ضروری می‌نماید. همچنین همزمان با پیشرفت صنعت و تکنولوژی و گسترش ارتباطات، دنیای تازه‌ای پیش روی انسان‌ها قرار می‌گیرد و به موازات تغییرات مربوط به الگوها و سبک‌های زندگی و نوع نیازهای افراد و همچنین گذر از زندگی ساده سنتی به سوی مدرنیته و جهانی‌شدن، زندگی انسان‌ها و نوع روابط آنان رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرد و نشانه‌هایی به مراتب متفاوت از زندگی ساده گذشته خود را نمایان می‌کند. حتی هنجارهای مربوط به نقش‌هایی مانند والد بودن، انتخاب شغل، رابطه با دیگران، و زندگی شخصی و خصوصی نیز رنگ و بوی خاص خود را گرفته است. پس همچنان که شکل زندگی تغییر می‌کند راهکارهای مورد نیاز برای مقابله با چالش‌های آن نیز تغییر می‌کند. این بدان معناست که باید بپذیریم نمی‌توانیم یک قانون کلی را برای زندگی و بویژه برای تمام طول عمر افراد داشته باشیم. همچنین با نگاهی موشکافانه و دقیق به دوران کودکی که دوره بسیار حساسی برای زندگی فرد تلقی شده و پایه‌ها و الگوهای شخصیتی فرد در این دوران شکل می‌گیرد می‌توانیم راهکارهای مناسبی را در این راستا در پیش بگیریم. چرا که با دانستن دوره کودکی، چگونگی رشد و تحول کودک، و به دنبال آن با نگاهی جهانی به این موضوع، تربیتی بهتر و مناسب‌تری را جهت پرورش کودکان خود که آینده هر جامعه‌ای می‌باشند می‌توانیم داشته باشیم.

پس در سایه تربیت سالم است که می‌توانیم استعدادها و زمینه‌های مربوط به تمایلات و رغبت‌های افراد را کشف کرده و به اصلاح و تعدیل غرایز، بهداشت جسم و جان و روان، ایجاد عادات بهداشتی آموزش روابط معاشرت، قوانین مربوط به انسانیت پردازیم. از راه تربیت صحیح می‌توانیم راههای دفاع از جسم و روح ایجاد عضویت مؤثر برای خانواده (تصفیه خانواده، حمایت از حق، حق شناسی نسبت به آنها که خدمتی انجام داده‌اند)، ایجاد و پرورش ایده‌های صحیح، آموزش مفاهیم مالکیت و حقوق فردی، پرورش ابتکار و تصمیم گیری سریع، مفهوم علت و معلول، حل تناقضات و دشواری‌های حیات اجتماعی، شناخت زیبا، انتخاب احسن، باروری میراث نیاکان، بکار بردن روش عقلی در امور، طرد تعصبات ناروا، دوری از هوس، دوری از ترس‌های بی‌مورد و خرافات، پرورش تخیل، پیشگیری از انحطاط اخلاقی، تقویت قوه تصور، تقویت حافظه و سرعت انتقال، آموزش حرفه‌ای برای داشتن شغلی معقول، اقتصاد و

صرفه جوئی در مصرف، حفظ منابع ملی، آموزش اصول و دموکراسی مشروع و هواخواهی از آن، آموزش خدمت و رفاه عمومی بعنوان یک وظیفه، آموزش استقلال طلبی، بهره مندی از اوقات فراغت، تفریح با ارزش، کسب مادیات، دانستن طرز مطالعه، دوری از معایب اخلاقی، تقویت قوای معنوی، علاقمندی به ارزش‌های عالی، احساس مسئولیت، درک ارزش صلح، فداکاری و گذشت و ایثار را به فرزندان خویش که آیندگان جامعه هستند بیاموزیم.

می‌توانیم افرادی را پرورش دهیم که دارای رفتار خوب و پسندیده انسانی بوده، که با بهره‌گیری از زمینه عقلی و عاطفی رشد یافته، قادر به ابراز وجود در عرصه حیات فردی و اجتماعی باشند و با آمادگی برای قبول ضوابط و شرایط اندیشیده جامعه، شخصیت خویش را بسط داده، و آینده جامعه را در بستری از پیشرفت و تمدن و آبادانی تنظیم کنند. در چنین بافتی می‌توان انتظار ارزش‌های عالی انسانی را داشت. در سایه تربیت است که می‌توانیم از فردی که در آغاز تولد واجد شرایط حیوانی است انسانی بسازیم که مظهر مکتب و تعالیم آن و نماینده و الگوی ارزش‌ها و قواعد قابل قبول باشد و در آینده‌ای دور یا نزدیک برای خود یا جامعه خود و همچنین جهان که در آن می‌زید فردی مؤثر بوده و در زندگی اجتماعی نقشی اساسی ایفا کند. در سایه تربیت می‌توانیم فردی بی‌روانیم که ابعاد شخصیت او شکفته و کامل باشد، به حیات خود و حقوق جامعه خویش و دیگر هم نوعان خود احترام گذاشته و آزادی‌های اساسی را پذیرا باشد و طبیعت را تخریب نکند.

پس لازم است که در راه تربیت کودک به مسایلی مانند شناخت انسان، ذات و طبیعت او و مبنای فطری آن، شناخت رابطه انسان با جهان و طبیعت و خدا، شناخت ارزش‌های جامعه، شناخت دیدگاه‌ها و جهان بینی‌ها و فلسفه زندگی، شناخت اساس زندگی که بر چه امری استوار است و بر بودن یا شدن توجه عمیق شود. ولی از آنجایی که پایه و اساس همه آنچه که عنوان شد به گونه‌ای در خانواده ریخته می‌شود، ابتدا می‌بایست به شناختی از خانواده و کارکرد آن و همچنین جایگاه آن در رشد و تربیت کودک رسید.

خانواده و کارکرد آن

خانواده به عنوان یکی از محیط‌های مؤثر در سلامت جسمی و روانی فرد در نظر گرفته می‌شود. خانواده کوچکترین جزء و نهاد اجتماعی و بنا به اعتقاد علما و دانشمندان علوم تربیتی و روانشناسی مهمترین نهاد مؤثر در رشد و تربیت آدمی است، در حقیقت فرد در خانواده متولد شده، در سازمان خانواده زندگی کرده و در مواقع نیاز به خانواده روی آورده و در پرتو زندگی خانوادگی سکون و آرامش

می‌یابد. این سازمان اجتماعی اولین و بادوام‌ترین عامل در تکوین و شکل‌گیری کودکان و نوجوانان بوده و تأثیر قابل ملاحظه‌ای در رشد جسمانی، اجتماعی، اخلاقی، عاطفی و شناختی زوجین و فرزندان گردیده و باعث شکوفایی استعدادهای آنها می‌گردد. والدین آگاه با کمک متخصصان، قادر خواهند بود شرایط محیطی مناسبی را برای رشد کودکان خود فراهم آورند. در آموزش والدین نیز می‌توان بر رفتارهایی تأکید کرد که در رشد مهارت‌های پایه‌ای کودک مورد نیاز است. آگاهی از اهمیت بهداشت، رژیم غذایی و مسائل مشابه به مادران و پدران کمک خواهد کرد تا ناآگاهانه آسیبی به فرزندانشان نرسانند (والاس و مک لافلین، ۱۳۷۶). هنگامی که به والدین آگاهی درستی از مشکلات کودکانشان داده می‌شود، مادران سازوکارهای برخوردی را نشان می‌دهند که آنها را قادر می‌سازد بدون در نظر گرفتن پاسخ احساسیشان به تشخیص عمل می‌کنند (سونیتزر و لینستول، ۱۹۹۰). یکی از مسائل و مشکلات عمده‌ای که زمینه ساز بروز آسیب‌های اجتماعی است، عدم آشنایی افراد یک جامعه از نقش‌ها و وظایفی است که بر عهده آنهاست یعنی یک فرد گاهی برای ازدواج بدون توجه و بینش کافی در زمینه‌های مختلف از جمله عقلی، عاطفی، اجتماعی، فرهنگی، مالی و شغلی اقدام می‌کند و تنها ممکن است به یک بعد آن مثلاً "نیازجنسی یا وضعیت مالی اقدام به ازدواج کنند بدون اینکه از کارکرد خانواده آگاه باشند جا دارد قبل از اینکه یک ازدواج صورت بگیرد و والدین صاحب فرزند شوند افراد هر جامعه با توجه به فرهنگ، آداب و رسوم خود از نقش‌ها و وظایفی که بر عهده دارند تصمیم به ازدواج بگیرند و با آمادگی کافی قدم در این راه بگذارند و یا اگر حتی در پاره‌ای از موارد ضعف دارند ضعف خود را پذیرفته در جهت تقویت آن قدم بردارند که متأسفانه یکی از مشکلاتی که همواره کانون خانواده را دچار تنش می‌کند عدم پذیرش نقاط ضعف توسط اعضای خانواده است که این امر نقطه شروعی است برای کشمکش و درگیری.

از طرفی دیگر انتظارات والدین از فرزندان خود نوعی تکیه‌گاه است که بر روی آن عزت نفس کودک پایه‌گذاری می‌شود، چنانچه این انتظارات و توقعات منطقی باشند، می‌توانند به عنوان محرک و عاملی در رشد و پیشرفت شخصیت و اعتماد به نفس کودک مورد استفاده قرار بگیرند و اگر غیر منطقی بوده و حالت منفی داشته باشند، می‌تواند سبب شکست و آسیب‌پذیری اعتماد به نفس او و در نهایت خودپنداره کودک شود (کرین، ۱۳۷۹). از نظر نوجوانان، نقش خانواده در محورهای "ارتباط در خانواده، خانواده سالم، محدودیت‌ها، و امکانات" مورد تأیید بوده است؛ همچنین، نوجوانان بر اهمیت درک شدن توسط والدین و ضرورت ارتباط صمیمی بین والدین-فرزندان، تحمل خطای فرزندان، و محدود نبودن در

خانواده به عنوان ویژگی‌های خانواده سالم اشاره کرده‌اند (پرویزی، امینی‌زاده، ثناگو و سپهوند، ۱۳۸۸). رفتارهای تربیتی والدین در رشد عاطفی و اجتماعی نوجوانان نقش بسیار مهمی دارد؛ تربیت فرزند اگر به شکل سالمی انجام بگیرد هم باعث رشد استقلال وی در مسیری صحیح خواهد شد و هم روابط صمیمانه وی با والدین حفظ خواهد شد (نیهوف و راتجر، ۲۰۰۷).

کوهوت معتقد است ناتوانی والدین در ابراز همدلی و برآوردن نیازهای کودکان در سال‌های اول زندگی موجب می‌شود ساختارهای درون روانی نتواند رشد کند و انسجام‌یافتگی "خود" با مشکلات و نارسایی‌هایی روبه‌رو می‌شود. اریکسون تأکید کرده است که ارتباط کودک با مراقبین برای رسیدن به یک هویت منسجم بسیار اهمیت دارد (حسینی سدهی، ۱۳۸۰). بر مبنای مطالبی که عنوان شد می‌پردازیم به ویژگی‌های مربوط به خانواده متعادل و نامتعادل:

خانواده متعادل:

خانواده متعادل، مطلوب‌ترین و مناسب‌ترین نوع خانواده‌ای است که براساس ضوابط معقول و مشروع تشکیل گردیده، نظم مبتنی بر حقوق و تعامل بر اساس صمیمیت و اخلاص و روابطی اندیشیده و هدفدار در آن برقرار است، اندازه، توان و اعتدال در آن حاکم بوده و روش عاقلانه و انسانی در اداره این خانواده به کار گرفته می‌شود.

خصوصیات خانواده متعادل:

- ۱ - در این خانواده به جای اینکه مرد سالاری چیرگی داشته باشد، زن سالاری و فرزند سالاری، حق سالاری و مشورت سالاری حاکم است.
- ۲ - پدر و مادر در این خانواده به جای بیان و ارتباط کلامی، بطور غیر کلامی و عملی نیز نقش یک الگوی مناسب را برای فرزندان ایفا می‌کند.
- ۳ - همه افراد خانواده به تناسب موقعیت، شرایط و امکانات خویش، به اظهار نظر در امور خانه، خارج از خانه و دخالت در اداره آن می‌پردازد.
- ۴ - هر یک از اعضای خانواده توانایی و تحمل گوش دادن به یکدیگر را دارند و حرف همدیگر را درک می‌کنند و می‌فهمند.
- ۵ - افراد خانواده ملاحظه و رعایت همدیگر را نموده و قادر به بیان محبت، غم، رنج و شادمانی خود به همدیگر هستند.

- ۶ - در این خانواده ارتباط اعضاء و احترام آنها نسبت به یکدیگر متقابل و متعادل بوده و برای همدیگر ارزش قائل هستند.
- ۷ - بین اعضای خانواده به تناسب سن، جنس، موقعیت، امکانات و توانایی، تقسیم کار صورت می‌گیرد و فرد در مقابل هر کاری که می‌پذیرد احساس مسئولیت می‌کند.
- ۸ - اساس اداره خانواده، روابط اعضاء با هم، اقتصاد خانواده، استفاده از تفریحات سالم، کار و تلاش بر یک روش عقلانی و منطقی متکی است.
- ۹ - خانواده دارای هدف‌های ارزشمندی از جمله تعالی و تعامل اعضای آن در هر زمینه بوده و کوشش‌های اعضاء معمولاً در راستای این اهداف صورت می‌پذیرد.
- ۱۰ - بچه‌ها به دلیل اینکه بچه هستند مورد اهانت نبوده بلکه مورد احترام هستند.
- ۱۱ - در خانواده نظم و انضباط لازم وجود دارد، انضباطی که از درون خود افراد و با آگاهی صورت می‌گیرد.
- ۱۲ - اعضای خانواده از جمله زن و مرد و فرزندان با توجه به زیر منظومه خود دارای نقش، وظایف و اختیاراتی هستند.
- ۱۳ - در این خانواده به برنامه‌ریزی اهمیت داده شده و اجرای برنامه‌ها با همکاری یکدیگر و متناسب با شرایطی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صورت می‌گیرد. همچنین هر کس مطابق با اصول موجود در جامعه‌ای که هنجار و ارزش است زندگی می‌کند.
- ۱۴ - در مورد تعداد فرزندان، بین زن و شوهر توافق دیده می‌شود و قبل از اینکه بچه دار شوند به نیازهای آتی آنان با توجه به شرایط زندگی خود از جمله مسائل مالی، مسکن، امکانات، شرایط روحی و روانی و موقعیت جامعه می‌پردازند.
- ۱۵ - در خانواده متعادل اگر برای هر عضوی مشکلی به وجود بیاید نه آنچنان بی تفاوت هستند که اقدامی نکنند و نه آنچنان حساس و به هم تنیده هستند که سیستم خانواده دچار مشکل شود بلکه به طور منطقی به دلجویی و رفع مشکل خود می‌پردازند.
- ۱۶ - کانون خانواده طوری است که نیازهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روحی روانی اعضاء را برطرف می‌کند. به طوری که خانه خود را بهترین مکان دنیا دانسته و هرگز به فکر فرار از آن خانه و دلخوشی سطحی به زندگی دیگر نخواهند داشت.

۱۷ - در این خانواده اعضاء با کسب شناخت و مشورت از یکدیگر حق انتخاب دارند و به اجبار وادار به کاری نمی‌شوند.

۱۸ - در این خانواده ارتباط اعضاء به صورت موازی بوده و به زبان مناسب با همدیگر صحبت می‌کنند.

و در نهایت اینکه خانواده متعادل کنونی است که اگر ویروس هم در درون آن وارد شود اعضاء با حمایت همدیگر و تلاش، ویروس را ضعیف و نابود می‌کنند. می‌توان در یک کلمه گفت خانواده متعادل قانون التیام است.

خانواده متزلزل

در مقابل خانواده متعادل که از بروز آسیب اجتماعی و شکل‌گیری یا قدرت آن، به مقابله می‌پردازد و اعضای آن با حمایت از یکدیگر تا حد بسیار زیادی از این آسیب‌ها در امان می‌مانند، در خانواده متزلزل بر سر تمام شرایط و وضعیت‌ها برای بروز آسیب مهیاست که شاید شناخت ویژگی‌های این خانواده‌ها بتواند از شکل‌گیری و بروز و ایجاد این قانون‌ها در همان ابتدای امر ممانعت به عمل آورد؛ چرا که همواره پیشگیری بهتر از درمان بوده است.

ویژگی‌های خانواده متزلزل

۱ - در این خانواده شناخت اعضاء از همدیگر واقعی و در حد کافی نیست لذا انتظار از همدیگر بیش از حد توانایی هر عضو است.

۲ - در این خانواده هر عضوی سعی دارد مسئولیت را از دوش خود برداشته به فرد دیگری واگذار نماید که در این شرایط متأسفانه یک فرد در زیر سنگینی این بار مسئولیت شکسته می‌شود.

۳ - در این خانواده ارتباط مناسبی بین اعضا برقرار نیست و هر عضو سعی می‌کند پیام خود را به زور و قدرت به طرف دیگر بفهماند لذا هر کس به زبان خود حرف می‌زند بدون توجه به اینکه آیا این زبان برای طرف مقابل قابل فهم است یا خیر؟

۴ - در این خانواده خصومت، کینه، تنفر، بدبینی و بی احترامی موج می‌زند؛ نتیجه این نشانه‌ها در خانواده باعث ایجاد فاصله زیاد بین این افراد از همدیگر می‌شود که عدم بیان مشکلات و نگرانی‌ها تبدیل به کینه و عقده شده و تجمع این مسائل و مشکلات و عدم برقراری ارتباط سالم زمینه ساز خصومت، تهاجمی شدن، فرار، دزدی، اقدام به خودکشی و غیره می‌شود.

- ۵ - در این خانواده اعضاء همدیگر را قبول نداشته همواره از همدیگر انتقاد کرده به سرزنش و ملامت هم می‌پردازند.
- ۶ - تمامی اعضای خانه در تلاش برای رسیدن یک هدف پویا در زندگی نیستند بلکه همواره صد شکست دادن عضو دیگری می‌باشند.
- ۷ - در خانواده یا قدرت تصمیم گیری وجود ندارد و یا اگر دارد کاملاً یک طرفه و مستبدانه است بطوریکه تصمیمات براساس نیاز و ضرورت نیست.
- ۸ - افراد اینگونه خانواده‌ها معمولاً ناامید و زودرنج بوده و از اعتماد به نفس و عزت نفس پایین برخوردارند.
- ۹ - عدم انگیزه لازم برای تلاش و موفقیت و میل به زندگی در اینگونه خانواده حاکم است.
- ۱۰ - بین گفتار و کردار اعضای خانواده هماهنگی و ثبات وجود ندارد؛ چیزی می‌گویند و عملی دیگر انجام می‌دهند.
- ۱۱ - والدین به دلیل سرزنش و تحقیر هم در نزد فرزندان از نفوذ کلام لازم برخوردار نیستند.
- ۱۲ - در این خانواده افراد از استعدادها و توانمندی‌های خود آگاهی کافی نداشته و یا اینکه زمینه شکوفایی و پرورش آن را پیدا نمی‌کنند.
- ۱۳ - اعضای اینگونه خانواده‌ها مانند مسافر زندگی می‌کنند یعنی مطمئن به ماندن نیستند تا برای ماندن خود تصمیم لازم را بگیرند و امکانات مورد نیاز را فراهم کرده تا در آرامش و آسایش باشند بلکه تمام مسائل و تصمیمات باری به هر جهت و اینکه امروز فردا شود صورت می‌گیرد.
- ۱۴ - در این خانواده اعضاء به زور و اجبار یا عقاید خشک خود همدیگر را تحمل می‌کنند و چنانچه فرصتی به دست بیاورند در نهایت فرار می‌کنند.
- ۱۵ - در این خانواده اعضاء به دلیل تحقیر همدیگر احساس حقارت دارند در نتیجه برای از بین بردن این مشکل دست به دامان افراد ضعیف‌تر در بیرون از خانواده می‌برند که نتیجه این کار غالباً سوء مصرف مواد مخدر، دزدی یا سایر بزهکاری‌ها است.
- ۱۶ - در اینگونه خانواده‌ها فرد احساس می‌کند هیچ کس حرف او را نمی‌فهمد و نمی‌خواهد بفهمد لذا تمام درها را به روی خود بسته می‌بیند.
- ۱۷ - در اینگونه خانواده‌ها، یا افراد بیمار گونه به هم وابسته‌اند یا کاملاً بی توجه به نگرانی‌ها یا خوش‌های همدیگر هستند.

در اینگونه خانواده‌ها خودخواهی و خودبینی بر دوستی، ایثار، عشق و فداکاری غلبه دارد.

آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان:

یکی دیگر از کارکردها و وظایف خانواده تعلیم و تربیت فرزندان آن خانواده است که بخشی از این تعلیم و تربیت بر عهده خانواده و بخشی از آن بر عهده سایر سازمان‌ها و ارگان‌ها و به ویژه آموزش و پرورش است که مسلماً زمانی این تعلیم و تربیت کامل خواهد شد که بین خانه و مدرسه ارتباطی معنوم و منطقی برقرار باشد. در نتیجه این ارتباط مداوم و منطقی، زمینه مناسبی جهت رشد و شکوفایی کودکان و نوجوانان و به فعل در آوردن توان بالقوه آنها باشد و در گذار از مراحل رشد بحران‌های مختلفی پیش رو دارند که ممکن است در مسیر زندگی با آنها روبرو شوند؛ از جمله بحران "دوران بر خوارگی" "بحران هویت" و "بلوغ" و غیره. با شناخت و آگاهی خانه و مدرسه و همکاری این دو نهاد در امان باشند. اما اگر هر کدام از دو نهاد مشخص شده وظایفی که برعهده آنهاست را درست انجام ندهند به خصوص خانواده کاملاً از مسئولیت سرباز زند و فقط به فکر تهیه خوراک و پوشاک و به تعلیم و تربیت کودک صرفاً به آموزشگاه محول شود و در پاره‌ای از برنامه‌هایی که آموزش نیاز به مشارکت و همفکری خانواده دارد این همکاری را از آموزشگاه‌ها دریغ نماید، قطعاً تعلیم و تربیتی صورت نمی‌گیرد که زمینه ساز رشد و شکوفایی کودک و نوجوان شده و آنان را به سوی انسانی پخته تبدیل نماید بلکه این کودکان و نوجوانان به دلیل عدم هماهنگی خانه و مدرسه یک بعدی، بی مسئولیت، فاقد ارزش، هنجار بوده و قانون گریز خواهند شد. چرا که تعلیم و تربیت هنجار و متناسب با خواسته‌ها، نیازها و ویژگی‌های آنان صورت نگرفته است. پس برای اینکه به حق اساسی یک کودک و نوجوان است و می‌بایست به نحو مطلوب توسط خانواده و پرورش‌دهنده تربیت گیرد؛ نیاز است خانواده‌ها اولاً: "مسئولیت پذیر باشند ثانیاً" احساس وظیفه نمایند ثالثاً: "و نوجوان خود شناخت لازم و کافی در جنبه‌های مختلف (از جمله عاطفی، شناختی، جسمی، هیجانی و ویژگی‌های شخصیتی) را داشته باشند رابعاً" از شیوه‌های برخورد آموزشی و پرورشی آگاهی و استفاده کافی داشته باشند (هر پدر و مادری با توجه به محل زندگی و تحصیلات خود) خامساً" نگاه را از خود و خانواده جدا ندانسته بلکه این نهاد را در راستای تعلیم و تربیت کار آمد و مفید نمایند.

تامین امنیت اعضای خانواده

از دیگر وظایف خانواده، تامین امنیت اعضای خانواده است که این امنیت می‌تواند هم جسمی باشد هم روحی باشد و هم اقتصادی؛ حال اگر این تلاش صورت گیرد اعضای خانواده در سایه آرامش به رشد و حرکت خود در جهت کسب یک شخصیت سالم قدم برخواهد داشت. اعضای خانواده به خصوص پدران و مادران می‌توانند با تقسیم وظایف و نقش‌ها و رعایت حدود و مرزها در زمینه مسائل اقتصادی در حد توان خود امکاناتی را فراهم نمایند تا فرزندان در سایه این امکانات به کوشش و تلاش محوله بپردازند. حال اگر امنیت اقتصادی فراهم شد و نیازهای خانواده از نظر خوراک، پوشاک و مسکن در حد امکان برطرف شد، توجه اعضای خانواده به خصوص والدین به شرایط رشد و بهداشت جسم فرزندان از واکسیناسیون دروان کودکی گرفته تا تغییرات ظاهری و درونی دوران بلوغ و پس از آن و امنیت جسمی امنیت روحی و روانی (عاطفی) معطوف خواهد شد. در اینجا هم پدر و مادر می‌توانند به محیط خانه گرمی بخشیده و با ابراز محبت به جا و به موقع و با بهره‌گیری از بیان گرم و ارتباط متقابل انسانی و توجه به نیازهای جسمی، بهداشتی، عاطفی، اجتماعی و فرهنگی فرزندان، آنها را از دغدغه‌های تنهایی و محرومیت‌رهایی دهند؛ وجود محیط گرم، با روح و پویایی خانواده تکیه‌گاه مطمئنی برای اعضای آن خواهد بود که به دنبال آن زن، مرد و فرزندان با اطمینان بهتری به تلاش می‌پردازند. پس امنیت در خانواده برای زن، مرد یا فرزندان و عدم ارضای نیازهای عاطفی آنان می‌تواند زمینه‌ساز سرخوردگی، طرد، اضطراب شدید، افسردگی، احساس بی‌کفایتی، بزهکاری، انحرافات اخلاقی، افزایش جرم و جنایت، دزدی، اعتیاد و خودکشی در جامعه گردد. با این مقدمه بهتر است اشاره‌ای هم داشته باشیم که چه چیزی زمینه‌ساز طرد و آسیب‌های متعاقب آن برای فرزندان را موجب می‌شود.

یکی از نیازهای مهم اعضای خانواده و بطور کلی انسان‌ها، نیاز به مقبولیت و پذیرفته شدن است. یک انسان دوست دارد در میان جمع پذیرفته شده و مورد قبول واقع شود. این نیازها در کودکان و نوجوانان و در رفتار آنان کاملاً آشکار است اما بزرگسالان ممکن است بتوانند این نیازها را مختصر نمایند اما نمی‌توانند صدرد منکر آن شوند. بخش مهمی از تلاش‌ها و رفتارهای آدمی به خاطر همین امر است و سایر انسان‌ها در بسیاری از موارد آزادی‌ها، مصالح و منافع خود را کنار می‌گذارند تا بتوانند مورد قبول دیگران قرار گیرند اهمیت این مسئله در اندازه‌ای است که اگر فردی احساس کند در میان جمع مورد قبول نیست از خود متنفر شده، تصمیمات و اقداماتی انجام می‌دهد که آنها را می‌توان آسیب‌های اجتماعی نامید چرا که نمی‌تواند قبول کند مورد طرد و نفرت دیگران به خصوص اعضای خانواده قرار

گیرد. گرچه شاید این سوال به ذهن شما برسد که مگر امکان دارد پدر و مادری یا سایر اعضای خانواده عضو دیگری را طرد نمایند؟ در پاسخ می‌توان گفت درست است اعضای خانواده از پوست و گوشت همدیگرند ولی در بسیاری از مواقع شرایطی پیش می‌آید که در عین اهمیت اعضای خانواده برای همدیگر، یکدیگر را طرد می‌کنند که این طردها به شیوه‌های مختلفی انجام می‌گیرد که در ادامه به برخی از دلایل آن خواهیم پرداخت.

۱ - ناخواسته بودن یا احساس اضافه بودن: برخی اوقات پدر و مادری قصد بچه دار شدن نداشته و یا به دلایل مختلفی از جمله تعداد فرزندان زیاد، مشکلات اقتصادی و مشکلات روحی، آمادگی لازم نسبت به این فرد تازه وارد نخواهد داشت و با گذشت زمان هر چه خانواده با مشکلات بیشتری مواجه می‌شود احساس تنفر و طرد نسبت به او بیشتر می‌شود به طوریکه حتی این تفکر به سایر اعضای خانواده هم سرایت کرده حتی برادر و خواهران دیگر هم او را سبب تمام مشکلات می‌دانند که این امر در رابطه با فرزند خوانده‌ها هم اتفاق می‌افتد.

۲ - معلولیت جسمی و ذهنی: گاهی اوقات معلولیت فرزندان یا یک عضو خانواده زمینه ساز عدم تحمل، سخت گیری، عصبانی شدن و ملامت را برای سایر اعضاء بوجود می‌آورد بطوریکه او را مایه ننگ و شرمساری خود می‌شمارند؛ لذا این نوع رفتار اعضای خانواده به اطرافیان، همسایگان و افراد کوچه و محل سرایت می‌کند به گونه‌ای که فرد علیرغم اینکه مورد طرد خانواده قرار می‌گیرد از سوی دیگران هم رانده می‌شود.

۳ - احساس نحس بودن یا بدقدم بودن: این مسئله در برخی اقوام و فرهنگ‌ها بسیار کم رنگ و در برخی مناطق پر رنگ‌تر است بدین صورت که مثلاً "با بدنیا آمدن بچه یا وارد شدن یک عضو جدید به یک خانواده مانند عروس یا داماد یک حادثه ناگوار اتفاق بیفتد. مثلاً" کسی از نزدیکان آن خانواده از دنیا برود. به دنبال این اتفاق تمام عواقب و علل این اتفاق بر دوش فرد تازه وارد گذاشته می‌شود به طوریکه هر اقدام و عملی که از ایشان سر می‌زند مورد خصومت، تهاجم، ملامت و سرزنش قرار گرفته و سرکوب می‌شوند که این رفتارها خود نوعی طرد و راندن است.

۴ - عدم کفایت و شایستگی یک عضو: گاهی فردی مورد نفرت یا بی توجهی قرار می‌گیرد بدین دلیل که در مقایسه با دیگران ناتوان‌تر است، او را با افراد خانواده، همسایه، خویشان و نزدیکان مقایسه می‌کند و همواره دیگران را به رخ ایشان می‌کشد در حالیکه شاید این مقایسه اصلاً "تناسب و سنخیتی نداشته باشد اما ضربه‌ای که به روح و روان آن عضو می‌زند در پاره‌ای مواقع جبران پذیر نیست.

۵- عدم مسئولیت، نبود نظم و قانون در خانواده: در پاره‌ای از خانواده‌ها والدین از قدرت کافی برخوردار نیستند که به سبب آن در خانواده نظم و قانون وجود نداشته و اعضای آن به حال خود رها شده‌اند. هیچ کس نسبت به فرد دیگر احساس مسئولیت ندارد و اعضاء به همدیگر بی توجه هستند؛ نگران دیررفتن یا دیرآمدن آنها نیستند؛ نمی‌دانند و نمی‌خواهند بدانند عضو مورد نظر کجا و با چه کسی می‌رود؛ بنابراین چنین واکنش و عکس‌العملی تنها ذهنیتی که برای اعضاء ایجاد می‌کند مهم بودن و اهمیت داشتن یا نداشتن ایشان در کانون خانواده است که در این شرایط فرد بیشتر احساس طرد شدن می‌کند.

۶- کمبودها و مشکلات گذشته اعضای خانواده: گاهی یک پدر و مادر به دلیل مشکلات و برآوردن نشدن نیازها و خواسته‌های خودشان در دوران کودکی و نوجوانی از سوی اعضای خانواده خود همین مسئله را در رابطه با فرزندان خود بکار می‌گیرند و تا فرزند مورد نظر هم معترض شود یا خواهش‌های داشته باشد بلافاصله اظهار می‌دارد که من یا فلان کس مگر در دوران کودکی و نوجوانی چگونه زندگی کرده‌ایم یا اینکه مگر تو از ما بالاتری؛ لذا فرزندان خود را از مهر، عطوفت و نوازش محروم می‌دارند چرا که خود این محبت یا نوازش را دریافت نکرده‌اند. این نوع برخورد نیز زمینه ساز طرد و رانده شدن فرزندان از کانون خانواده می‌گردد.

۷- عدم دلگرمی زوجین یا سایر اعضای خانواده از یکدیگر.

آنچه که از این طرد کردن و راندن اعضای خانواده از چرخه خانواده و کانون گرم آن ایجاد می‌شود قابل تأمل و بحث است. اینکه نتیجه این عملکرد چه می‌شود و چه آسیب‌ها و عوارضی به پیکر خانواده و جامعه وارد می‌کند که در زیر به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

- فرد رانده شده خود را تنها و بی کس دانسته، احساس عدم اعتماد به نفس و ضعف می‌کند لذا برای فرار از تنهایی و بی کسی به سوی گروه و کسانی می‌رود که ایشان را بپذیرند و حداقل به ظاهر او را درک کنند و این دقیقاً "طعمه تبهکاران و شیادان است که دام پهن کرده‌اند تا اینان را به راحتی در دام بیندازند و با ظرافت خاصی آنها را جذب می‌کنند پس اندک اندک آنها را در مسیر دستیابی به مقاصد خود حرکت می‌دهند نمونه آن فرار دختران و پسرانی است که در دام افراد فرصت طلب می‌افتند و به صرف تهیه سرپناه و غذا آنها را حتی وادار به آدم کشی و بهره‌کشی می‌کنند.

- افرادی که در خانواده احساس طرد و رانده شدن می‌کنند توان سازگاری و انعطاف پذیری و تفکر عاقلانه را از دست می‌دهند لذا در برخورد با افراد و مسائل و مشکلات زندگی حالت تهاجمی و مبارزه طلبی پیدا می‌کنند که نتیجه این تهاجم و تعرض چیزی جز بزهکاری و ضد اجتماعی شدن نیست.

- این افراد معمولاً "در پذیرش مسئولیت ناتوان بوده و از پذیرش مسئولیت فرار می‌کنند، در برابر خانواده و جامعه احساس تعهد نمی‌کنند و اگر هم بپذیرند به دلیل عدم اعتماد به نفس و عزت نفس پایین آن را به پایان نمی‌رسانند و در پاره‌ای از مواقع برای رسیدن به هدف، ساده‌ترین راه را انتخاب می‌کنند (اگر چه به ضرر جامعه و خانواده هم باشد). مثلاً" برای بدست آوردن پول کار نمی‌کنند و رنج و زحمت را به خود نمی‌دهند بلکه به راحتی دست به دزدی می‌زنند.

- این گونه افراد معمولاً "احساس اضطراب و ناراحتی دارند که این احساس نتیجه‌اش چیزی جز نق زدن، بی حوصلگی و تحقیر کردن خود و دیگران نیست.

- معمولاً "این افراد کینه توز، حسود، منزوی، ترسو، نامطمئن، درگیری ذهنی و بدور از آسایش خاطر هستند.

- گاهی در اثر فشارهای روحی و روانی دچار حالات هیجانی شدیدی می‌شوند بطوریکه علیه خانواده، معلم و استاد و غیره .. غضب و پرخاشگری می‌کنند.

- این افراد به راحتی دروغ می‌گویند، لاف و گزافه گویی می‌کنند، خود را بالاتر از آنچه هستند نشان می‌دهند که گاهی برای اینکه اطمینان ایجاد شده در اثر این دروغ و گزافه گویی از بین نرود دست به اقدامات وحشتناکی می‌زنند. مثلاً "فردی در جلسه خواستگاری خود را پول دار معرفی می‌کند و برای اینکه این نکته را ثابت کند دست به دزدی زده که در جریان دزدی حتی فردی هم کشته می‌شود.

- این طرد گاهی موجبات ناخن جویدن، شب ادراری، وابستگی، بی قراری، تیک‌های عصبی، لکنت زبان و غیره ... در کودک رانده شده می‌شود.

- یکی دیگر از عوارض طرد پناه بردن به ارضای میل جنسی از طریق استمناء، ارتباط‌های جسمی و جنسی نامشروع با افراد هم جنس یا غیر همجنس کوچکتر از خود یا پناه بردن به مصرف مواد مخدر است.

- یکی دیگر از عوارض طرد کردن، نافرمانی، کینه جو بودن، حتی روحیه انتقام جویی در فرد رانده شده است.

- و در نهایت طی برخی از بررسی‌های صورت گرفته در جهان غرب حدود ۱۳/۳ درصد از پسران بزهکار و گرفتار در کانون‌های اصلاح و تربیت مرحله‌ای از عمر خود را مطرود بوده‌اند.

پس با توجه به موارد و مسائلی که عنوان شد این حق یک عضو خانواده و به خصوص فرزندان خانواده است که پذیرفته شوند؛ چرا که این والدین هستند که او را به دنیا آورده‌اند و این کمال سهل انگاری و بی مسئولیتی است که نعمت پذیرش خود را از او دریغ نمایند. لذا ایجاب می‌نماید که والدین با آگاهی بیشتری نسبت به تمام امور زندگی زمینه را برای رشد و تربیت بهتر فرزندان خویش فراهم آورند.